

«سنت کلیسا و سنت ها»

دوماً، تصور «سنت کلیسایی» در حیات آئین صحیح اجتناب ناپذیر است. وانگهی باید میان سنت کلیسا و سنت ها تفاوتی قائل شد زیر دسته آخر هرچند مورد احترام هستند اما نسبی و به ناحیه ای خاص تعلق دارند. سنت کلیسایی در جوهره خود شامل انتقال مژده کتاب مقدس در فضا و زمان است، وهمچنین ورای انواع تفکرات، حساسیت های امت ها، فرهنگ ها در آنچه که تطابق فرهنگی (INCULTURATION) نامیده اند می باشد. که در عین حالیکه حائز اهمیت می باشد اما در فرهنگ هر دوران و کشوری از ظرافت بسیاری برخوردار است. اینگونه است که از ورای تاریخ خانواده های بزرگ مسیحی با خصایص عبادی خود و تشدید که بر الهیات قائل شده اند. و هنر موسیقی و شمایل سازی متمایز می شوند: می توان از میان آنان مسیحیان که شور عراق و آذانی که به زبان های سامی تکلم می کنند و دارای سنت انطاکیه و سریانی می باشند، همچنین که ارتودکسی بیزانس و سپس اسلاو و رومانی و خاندان های غربی چون رومی، میلانی، سلتی و هیسپانی را دارند نام برد. امروزه نیز در فرانسه آئین صحیح است که می کوشد بدون آنکه ریشه های تاریخی مسیحیت بومی را نادیده انگارد، از ریشه های شرقی خود چشم ببوشد و جایی برای خود بگشاید.

باید در اینجا مشخص نمائیم که در جماعات مدرن ما بسیار متأثر از آن چیزی هستیم که می توان بی اعتباری سنت نامید. آنچه که در سنت تفوق دارد استمرار آن در پی دگرگونی نسل ها و ست همچنین امریت آن است که برای اداره جریان خود در حال و آینده بدان نیاز دارد. مدرنیته نمودار گسستی قطعی است. و با تحول خود جدائی با سنت و بی اعتباری آن را در صحن دینی، اجتماعی و خانوادگی هویدا می سازد.

«امکان بازگشت پیوسته به آنچه که اساسی است»

اما انتقال امانت ایمان پیوسته چه در کلیسا و چه در زندگی و وجدان و تشخیص جماعات روحانی و عبادی فعال و زنده امکان پذیر است، اما همچنان و کمتر از آن نیست که در رابطه ای شخصی و توسط انتقالی زنده در آنچه که خود به مفهوم گسترده آن ابویت روحانی نامیده ام می تواند باشد. باید در اینجا مشخص سازیم که می توان میان ابویت روحانی در مفهوم صریح و شخصی کلمه بتوان صورتی واقعی از ENGENDRE تولد در خدا را برشمرد و به مفهوم گسترده آن تأثیری است که بر هر یک از ما، افراد و قدوسین زمانه که «پدران» کلیسا می باشند می توانند برجای بگذارند. از این روست که اشخاص اخیر از قدوس ایگناسیوس انطاکیه ST IGNACE d'ANTIOCHE و یا ایرنه قدیس ST IRENEE، بازیل کبیر Basile le GRAND هر دو گریگور، ژان داماسن Jean DAM ASCENE گریگور پالاماس PALAMAS، روحانیون، سرافان دو ساروو SERAHIN De SAROV و سیلوآن دواتوس SILOUANE De L'ATHOS و قدوسین گذشته و امروز و قدوسینی که میان ما می باشند ما را متولد ENGENDRE می سازند و تأثر روحانی آنان در ضد پیروزمندی آئین صحیح می باشد، و مبین شکست و مرگ اوست. چون ما آئین صحیح را ارج می نهم بطور اخص در پی گذری ورای این مسائل می گردیم.

باید سنت کلیسایی را چون احاله مطالب و سنتی آفریننده بازشناخت. در عین حال پدران نیز به چیزی غیر از این نیاندیشیده اند: هیچ یک از پدران هرگز این تصور را نداشته که سنت کلیسا تنها تکرار ساده مکررات باشد، بصورتیکه تصور شود که ما محکوم به زیستن در دنیائی بسته می باشیم. درست بعکس، بیانگر عقیده ای است که هر نسلی باید مورث کلیه میراث بجای مانده از گذشته باشد، اما این میراث نیز نمی تواند به یاری او آید مگر آنکه خود آن نسل به نوبه خود در این مورد اهتمام ورزد. بنابراین سنت کلیسایی تنها آفریننده است. و به این مفهوم هیچ تضادی وجود ندارد و هیچ چیز قادر به تضاد با سنت نمی باشد. سنت، حضور روح القدس که الهام بخش ماست و می گذارد تا حیات موجود در کلام خداوند را که دریافت می کنیم دریابیم.

«سنت گرائی ایمان افرادی است که مرده اند، حتی آن هنگام که تمارض به زنده بودن می کنند»

هیچ چیز در تعارض با سنت کلیسا نیست مگر سنت های خرد و کوچک، ما سبک سرانه با سنت آئین صحیح (Orthodoxie) تقسیم ناپذیر که به مفهوم ایمان پدران کلیساست اشتباه می گیریم. اینگونه آن را چون میراثی روستائی پیش پا افتاده بومی و بخصوص نامعقول و به مفهوم واقعی کلمه «ابلهانه» می انگاریم. در مفهوم اولیه، ابله، چیز بی مقداری نیست، و آن ناتوانی نگریستن و رای روستای خود و و رای فک بینی خود می باشد. در اینجاست که ما مسئولیت عظیمی را بردوش ما واقع می شود چراکه به اعمال سنت گرائی پرداخته ایم.

آخر کلام اینکه، سنت چیست؟ آن ایمان کسانی است که زنده اند، حتی آن هنگام که مرده باشند. سنت گرائی ایمان آن کسانی است که مرده اند، حتی آن هنگام که تمارض به زنده بودن می کنند.

از آن هنگامیکه خواسته ایم با عیسی باشیم مشکلی واقعی حادث می گردد: عیسی برآستی که جسم زند (Le CORPS VIVANT) این سنت است او خود بصورت LOGOS کلمه این سنت می باشد. بنابراین اوست که روح القدس را به ما اعطاء می کند، که به یمن آن می توانیم این سنت را دریابیم. عیسی خود تصویر و (eculture) قرائت این سنت است. ماهیچ گاه بدون کمک روح القدس قادر به کشف رمز آن نمی باشیم: اوست که با اعطاء خود و اعطاء روح القدس ما را به بیان و کشف رمز آن وا می دارد. از اینجاست که بزرگترین خیانت است که خود را چون «مالک» متن بیانگاریم. بخصوص زمانیکه این متن مصغری و بریده شده ای باشد، متنی «ابلهانه» - همانگونه که پیش تر توضیح داده ام - هرگاه متنی بطور مایوس کننده نامعقول باشد و خود مدعی نوعی آئین فوق العاده صحیح (SUPER ORTHODOXIE) گردد، آئین بومی صحیح، بسته، که بصورت تجمعات درون جامعه درآمده. همگی اینها خیانت بزرگی است به آئین صحیح و آن در توان و هویت ما می توان بازیافت. آخر آنکه این سنت کلیسائی ما را به دوران رسولان به کلیسای رسولان و شهیدان باز می گرداند چرا که کلیسا پیوسته (رسولی و بنام شهیدان است MARTIRIELLE)، و در روح القدس است که انتقال پیام (مژدگانی) را در وفاداری کامل بی آنکه چیزی از آن کاسته یا افزوده شود صورت می دهد.

«دوشهر»

گرفتن روم در سال ۴۱۰ از سوی بربرها برای آگوستین قدیس فرصتی شد تا بتواند ژرف تر بر الهیات تعمق نماید که به واسطه آن روابط میان کلیسا و امپراطوری را مورد بحث قرار دهد. وانگهی در تفسیر او بر مزمور دوم خاطر نشان کرده بود که هیچ رابطه عمیقی میان آن دو وجود ندارد: «چرا که یک مسیحی که در خدمت امپراطوری است پیوسته در بردگی کشور بابل قرار دارد». از سال ۴۱۲ او کتاب «شهر خدا را» آغاز به تحریر می نماید که در سال ۴۲۶-۴۲۷ به پایان می رساند، سه سال قبل مرگ خویش در شهر HIPHONE که توسط واندال ها محاصره گردید. با استقرار بربرها در امپراطوری دنیائی نوین آغاز می شد.

در کتاب چهاردهم نسخه (فرمول) اصلی این الهیات تاریخی قرار دارد. شهر زمینی که عظمت آن هر چه باشد، شهر انسان هائی است که مطابق قوانین خدا زندگی می کنند که همه انسان ها را به سوی، «شبتی (Sabbat) رهنمون است که بر آن شب حادث نیست و سوی حکومتی می برد که پایان ندارد». «عشقی دو گانه در شهر را بنا کرده اند: عشق به خود تا بیگانگی از خدا شهر زمینی را بنا نمود: عشق به خدا تا بیگانگی از خود شهر آسمانی را بنا کرد. یکی در وجود خویش جلال می یابد، و دیگر در خداوند. یکی جلال خویش را نزد انسان ها می یابد. و خدا که شاهد وجدان است بزرگترین جلال آن دیگری است... در نزد پادشاه و امت ها که یکی خود را به مطابعت آن در آورد شوق قدرت حاکم است، و در دیگر همه خود را خدمتگزار همه نوع در محبت می دانند، نخستین شهر قدرت خود را در وجود رهبر خویش تحسین می کند و دیگر به خدای خود می گوید: «ای خداوند ای قوت من ترا محبت می نمایم» (مز: ۱۸:۱).

«در حالیکه این شهر آسمانی بر زمین سفر می کند به نزد خود شهروندانی را جذب می کند که از سوی همه امت ها آمده اند. و از همه نقاط جهان جامعه زائرین همه نژادها و زبان ها که خود در این جهان بیگانه اند را گرد هم می آورد. برای او تفاوت میان مناسک و زبان و رسوم تفاوتی نمی کند به شرط آنکه سدره خدمت به خدا نگردند. در هنگام زیارت خود شهر آسمانی از صلح موقت همه نیازهای ضروری طبیعت فناپذیر ما را به کار می بندد. و شاد و خرسند است آن هنگامی که انسان ها تا جائی که تقوی و مذهب اجازه می دهد درست تعقل می نمایند. اما پیوسته این صلح زمینی و صلح آسمانی را به ارمغان می آورد، که صلح راستین است که مخلوق دارای تعقل نمی تواند غیر از آن را داشته باشد. چرا که این صلح آسمانی در اتحاد بسیار قاعده مند و کاملی است برای لذت بردن از خدا و لذت بردن متقابل انسان ها در خداوند می باشد. چون ما به این درجه برسیم دیگر زندگانی ما نمی تواند شاهد مرگ باشد و جسم ما دیگر جسمی حیوانی نخواهد بود، و آن هنگام از زندگانی فناپذیری برخوردار می شویم و جسمی روحانی دریافت می کنیم که بی حد و مرز و بی مسکن است و کاملاً مطیع امر خدا می باشد. از همین عالم زیرین، شهر آسمانی دارای صلحی است که بواسطه ایمان

بدست آورده، چون همه اعمال نیکی است که در این جهان انجام می دهد چه در برابر خدا و چه در برابر هممنوع خود، چون زندگی شهر خدا، اساساً «زندگی اجتماعی است» (شهر خدا آگوستین ۱۷، ۱۹: ۲۸، ۱۴).